

بسم الله الرحمن الرحيم

✓ یکی از رؤوس محوری در اعتقادات، بحث دین‌شناسی است؛ یعنی انسان به این باور برسد که خداوند راهی برای رسیدن به خودش ارائه می‌کند. و این بحث برای خواص و عوام ضرورت دارد.

✓ رؤوس محوری در اعتقادات:

(۱) اصل دین حق است. اگر بخواهیم «دین» را به صورت خلاصه و روشن و صریح و موجز تعریف کنیم، می‌گوییم:

دین یعنی «روش رسیدن به خداوند از جانب خود خداوند»؛ بنابراین دین به معنای خاصی است.

(۲) در بین بشر همیشه دین حقی باید باشد. وگرنه راه گم خواهد شد و فلسفه خلقت، باطل می‌شود.

(۳) این دین حق، باید شناخته‌شدنی باشد؛ آن هم به صورت راه روشن و با طریق یقینی؛ یعنی گم نباشد به طوری که آدم

تمام عمرش را صرف کند و در نهایت هم شک کند که کدام یک درست بود! این جزو اعتقادات است که اگر شناخت

دین حق، روشن و یقینی نباشد، به عدم حکمت خداوند برمی‌گردد؛ یعنی می‌خواهد به سوی خودش بکشانند، ولی

آدرس نمی‌دهد! یا آدرسش را در بین صد آدرس غلط پخش کرده است! بنابراین چنین خدایی حکیم نخواهد بود!

(۴) این دین حق اسلام است.

✓ هنر عقاید این است که انسان را از پله اول به اوج نامتناهی می‌رساند. و انسان هر چقدر در مسیر فهم عقاید سیر کند، به همان اندازه در مسیر ارتقاء ابدی خودش سیر کرده است

✓ علم به زمان پنج ویژگی دارد که اگر کسی این پنج ویژگی را داشت، عالم به زمان خواهد بود. یکی از مصادیق آن خبر داشتن از جریانات فکری، اعتقادی و اجتماعی است تا مطابق آن عمل کند.

✓ زمانه‌ای که در آن قرار داریم، پر از شبهه و آسیب است؛ و اگر در این شرایط بخواهیم با همان اعتقادات گذشته و فهم اولیه دین خود را حفظ کنیم، نمی‌شود. انسان باید از دین خودش دفاع کند.

✓ نجات مستضعف (یعنی کسی که از حیث فکری [و اعتقادی] ضعیف است) در صورت اطلاع واجب است.

✓ موارد وجوب دفاع از عقائد: (۱) آنجا که عقاید در حال هجمه است.

(۲) آنجا که مستضعفی در کنار شماسست به طوری که اگر دفاع و حمایت نکنید، ممکن است از دست برود.

(۳) هر کسی برای شخص خودش.

✓ بحث دین‌شناسی چهار محور کلی دارد:

(۱) آیا دین ضرورت دارد؟! نتیجه این محور این است که انسان احساس کند نیاز به دین دارد. (مباحث دو سال پیش)

(۲) اگر دین ضرورت دارد، دین حق کدام است؟! وقتی فهمیدیم که دین ضروری است، در بین بیش از ششصد هزار دین از کجا

بفهمیم که کدام حق است؟ آیا همه حق‌اند؟ بعضی حق‌اند؟ یکی حق است و بقیه باطل‌اند؟ و اگر یکی حق است، کدام است؟

ملاک تشخیص دین حق و راه برتر کدام است؟ نتیجه این محور این است که به این حقیقت برسد که اسلام دین حق است.

(۳) اگر «اسلام» دین حق است، چه پیام‌هایی دارد؟! نتیجه این محور این است که اسلام چه می‌گوید؟ پس باید درون اسلام را

(که چیست و چه می‌گوید؟) بشناسیم. به طوری که بتوانید اسلام را در یک ساعت برای جهانیان معرفی کنید!

(۴) روش بهره‌مندی از دین اسلام چیست؟! وقتی فهمیدیم اسلام چه می‌گوید، باید روش استفاده از اسلام را بدانیم تا به استفاده

بهینه از دین برسیم؛ این مرحله به دو شاخه تقسیم می‌شود: الف) روش بهره‌مندی عمومی از دین.

ب) روش استفاده تخصصی از دین.

✓ یکی از کارکردهای این بررسی‌های دقیق این است که احساس نیاز (که یک حالت است) در انسان شکوفا می‌شود.

✓ انسان یکسری دانسته‌ها دارد و یکسری حالت‌ها؛ دانسته‌ها مثل اینکه بدانیم خداوند، عالم، قادر، حی، محیط، رحمن و امثال این‌ها است؛ نتیجه

این دانسته‌ها می‌شود یک حالت و حسی که نسبت به خداوند پیدا می‌کنیم (مثلاً عاشق او می‌شویم). بنابراین هر یک از تقوا، عشق، توکل، ایثار،

اخلاص، ریا و... یک حالت‌اند و محصول دانسته‌های انسان می‌باشند.

- ✓ این حالت‌های درونی دو راه تقویت و تضعیف دارند که در علم اخلاق و علم عرفان عملی راجع به این‌ها بحث می‌شود، یک راه تقویت آن‌ها دانش‌های قبل از آن‌هاست.
- ✓ خود تعمیق علم سبب ایجاد حس و حال می‌شود. پس کارکرد این مباحث این است که حس دین‌داری در ما تقویت و ترغیب می‌شود و می‌فهمیم همان‌طوری که به هوا احتیاج داریم بیش از آن به دین نیازمندیم.
- ✓ بحث «منشأ دین» از مباحثی است که در سال‌های سیاه تمدن بشر و در همین سال‌های اخیر مطرح شده است.
- ✓ تمدن تاریک تمدنی است که از خداوند منقطع باشد. تمدن بشر امروزی شاهد بیش از سه میلیارد انسان بی‌دین و بی‌خداست؛ و حدود یک میلیارد از آنها فقط در چین هستند. البته همیشه بوده و هست و خواهد بود. (متاع کفر و دین بی‌مشری نیست گروهی این، گروهی آن پسندند)
- ✓ پاسخ دین به سؤال از منشأ دین در آیات و روایات متعددی آمده است. اما آیه‌ای که بیشترین تمرکز را بر این مطلب دارد آیه فطرت است:

فَأَوَّمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛

دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند! (۳۰/روم)

- ✓ کسانی که در کتب رایج درباره منشأ دین بحث کرده‌اند مباحث را برعکس مطرح کرده‌اند. در حالی که ترتیب در فضای علمی و عملی مهم است. مثال: شما وقتی می‌خواهید یک بچه تازه بالغ را با خداوند و انسان آشنا کنید اگر در ابتدا قبل از آموزش عقاید و اخلاق به آموزش احکام بپردازید (یعنی جای تقدم و تأخر را عوض کنید) نتیجه‌اش چه می‌شود؟ یکی از این سه سرنوشت را پیدا می‌کند:

(۱) دین‌داری‌اش دین‌داری سطحی و کم‌خاصیت می‌شود.

مانند افرادی که می‌گویند فرزندم قبل از بلوغ نماز می‌خواند اما از وقتی که دانشگاه یا سربازی رفته نماز را رها کرده است!

یا اصلاً بی‌دین شده است! این فرد آموزش‌هایش غلط بوده، و هنوز فونداسیون را نساخته، ساختمان را بنا کرده است.

(۲) اگر بماند سر از نفاق و ریا و یا دین‌داری پوک و کم‌عمق در می‌آورد.

(۳) فرد خودش با عقل و درایت به این نتیجه رسیده که من باید مبانی اعتقادی‌ام را تکمیل کنم.

- ✓ اولویت‌گذاری از کارهای حکیمانه است که در فضای علمی چون محسوس نیست به آن توجهی نمی‌شود!

- ✓ اگر در روند آموزش و سیر مطالعاتی رعایت اولویت‌ها را نداشته باشیم خیلی وقت‌ها اثر منفی می‌گذارد. ابتدای آموزش با چه باشد تا ساختمان منطقی شکل بگیرد. در امور محسوس، این مسأله محسوس است. کسی که بنا می‌سازد ابتدا گچ کاری نمی‌کند. ولی در امور نامحسوس مثل معنویت، تربیت و تربیت علمی اکثراً از آن غافل هستیم؛ لذا مبتلا به خرابکاری‌ها می‌شویم.

✓ منشأ دین در بیان دیگران:

- بعضی گفته‌اند منشأ دین، «فقر» است! مثلاً فرد گرفتار بوده و برای آرام کردن خود در این گرفتاری‌ها گفته خدایی هست که جبران می‌کند!
- بعضی گفته‌اند منشأ دین، «ترس» است! مثلاً فرد از رعد و برق، طوفان و... می‌ترسیده و برای اینکه بر این ترسش روپوش بگذارد تا مشکلات بعدی پیش نیاید، گفته خشم خدا یا خشم خدایان باعث این اتفاق شد!
- بعضی گفته‌اند منشأ دین «جهل» است! مثلاً فرد نمی‌دانسته باران با چه فرآیندی از آسمان می‌آید، لذا گفته خداوند از بالا باران می‌فرستد!

✓ سؤال: اگر منشأ دین اینها باشد چگونه دین پدید آمده است!؟

جواب: فرد یک نیازی داشته و احساس نیاز کرده و برای نجات و خروج از آن وضعیت، یک دین تراشیده است! بنابراین آن حالت نفسانی و انفعال درونی سبب شده که یک چاره نفسانی برای خودش بیابد نه دلیل عقلانی؛ در نتیجه فاعل دین باید خودش باشد؛ چون این فرد خودش نیازهایی داشت و برای رفع آن اقدام کرد و در نتیجه دین دار شد.

- ✓ پاسخ اجمالی دین: پاسخ دین برعکس است؛ می‌گوید: دین حقیقتی است از سوی خداوند، برای اینکه خلق را به خودش برساند؛ و خداوند بواسطه رحمت خاص و عامش این کار را خواهد کرد. اگر این چنین باشد منشأ پیدایش دین جزء بدیهیات خواهد بود. و در نتیجه منشأ گرایش به دین، خود فطرت می‌شود.

✓ برخی نویسندگان مسلمان راجع به منشأ دین به خطا رفته و در این دام افتاده‌اند. یعنی منشأ روانی را پذیرفته‌اند و خواسته‌اند رنگ و لعاب خدایی بدهند. این نویسندگان مسلمان این گونه پردازش کرده‌اند که فقر و عجز و جهل و... هست اما اینها قدر مشترکی دارند که آن، امور عدمی است. فقر یعنی نداشتن ثروت؛ عجز یعنی نداشتن قدرت؛ جهل هم یعنی نداشتن علم؛ خودش که چیزی نیست. کوری به خودی خود که چیزی نیست، همین که بینایی نباشد می‌شود کوری. هر چیزی که وجود داشته باشد منشأ آثار است؛ هر چیزی هم که نباشد اثری ندارد. قدر مشترک آن حالات، «نداشتن» و یا به عبارتی محدودیت است. محدود هم خروج از محدود را می‌طلبد.

✓ سخن این نویسندگان مسلمان گرچه فی الجمله درست می‌باشد اما بالجمله غلط است. چون این فقر و عجز و جهل و... در حیوانات هم هست؛ این جواب ناقص است. این گونه نیست که کسی بخواهد بگوید منشأ دین، محدودیت است و محدودیت سبب میل به نامحدود می‌شود. چرا که ممکن است موجود محدودی میل به نامحدود نداشته باشد، مثل حیوان.

✓ در تاریخ ادیان و علوم انسانی فعلی، یک مغالطه جدی صورت گرفته است. منشأ و سرچشمه علمی که امروزه علوم انسانی نام دارد به هیچ عنوان نه به یقین می‌رسد و نه به اطمینان عقلایی. علم تجربی مشهور هم باید قابل تکرار و تجربه باشد. مثلاً منشأ پیدایش حیات، یک بار بود و تمام شد. در علوم انسانی منشأها هیچ کدام تجربی نیست زیرا منشأ هیچ کدام به حس نرسیده است؛ منشأ هیچ کدام هم عقل نیست؛ نقل هم نیست.

✓ راه دریافت حقایق شش چیز است:

(۱) تجربه. اگر موجودی مادی باشد راه کشف حقیقت آن، تجربه و آزمایش است.

(۲) تاریخ. یک راه شناخت واقعیت، تاریخ است اما بعد از اینکه اطمینان پیدا کردیم که این تاریخ درست است؛ اطمینان یافتن در این فضا هم باید با تحقیق جدی همراه باشد. همین که یک متن یا روایتی را دیدیم به سادگی نمی‌توانیم بگوییم این اتفاق افتاده و یا این روایت از معصوم صادر شده است. ما باید بدانیم که در این نقل‌ها، خطاهای زیادی وجود دارد. به عنوان نمونه:

(الف) دشمنان تشیع می‌گویند: شیعه، یک فرقه ساختگی است که توسط «عبدالله بن سبا» ایجاد شد! علمای ما نیز با دلایل عقلی و نقلی و تاریخی می‌گفتند که این گونه نیست و شیعه از زمان پیامبر ﷺ بوده و عبدالله بن سبا شیعه را به وجود نیاورده است. مرحوم علامه عسکری رحمته الله بعد از چهارده قرن در کتاب خود به نام «عبدالله بن سبا» با ادله فوق العاده زیاد ثابت می‌کند که چنین فردی اصلاً وجود خارجی ندارد و اصل شخصیت و داستان او ساختگی است!

(ب) کتاب تاریخ طبری ۸۰ درصد روایاتش را از سیف بن عمر نقل کرده است که این فرد طبق نظر رجال‌شناسان عامه، شخصی کذاب، و ضاع (بسیار خاطره درست کن) جَعَال و داستان‌سرا است. این در حالی است که طبری به عنوان امام المفسرین و امام المورخین مشهور است. به همین دلیل وقتی با سلمان رشدی ملعون مصاحبه می‌کنند می‌گویند من هر چه در کتاب آیات شیطانی گفتم مستند است؛ چون به چنین منابعی استناد کرده است.

(۳) عقل. مثلاً عقل می‌یابد که دو ضرب در دو می‌شود چهار.

(۴) فطرت. که عمومی است.

(۵) شهود عارف. که مسأله‌ای اختصاصی است.

(۶) نقل معصوم. نقلی که گوینده‌اش احتمال خطا ندارد که اسم این می‌شود دین. یعنی آنچه را که خداوند می‌فرماید و آنچه را که عده‌ای بلاواسطه و بدون خطا از خداوند نقل می‌کنند.

✓ پایه جریان علمی تمام علوم انسانی رایج این است که می‌گویند: اگر کسی قائل شد که منشأ دین خداوند است، در این صورت دین - با تمام جوانب و لوازمش - نه تنها کاذب بلکه جزء امور بی‌معنا خواهد شد! بنابراین قطعاً علمی نیست؛ چرا که علم درباره واقعیات صحبت می‌کند، و حال آنکه این‌ها غیرعلمی و بی‌معنا است! این پیش‌فرض‌ها الان وجود دارد. و شما به هیچ وجه نمی‌توانید پیش‌فرض را از ذهن یک محقق حذف کنید! حالا چه شد که بشر این‌گونه شد و - خصوصاً در فضاهای علمی موجود - به بی‌خدا بودن افتاد؟! این برمی‌گردد به داستان تاریخ بعد از رنسانس، که این‌ها قبلاً در بحث «دین‌گریزی» مطرح شد.

✓ نظریاتی که گفته شده و بی‌دینی که اتفاق افتاده، اصلی‌ترین عاملش ضعف درون‌ها است؛ بعد کلیسا و رنسانس و ضعف فلسفه غرب و... همه دست به دست هم داد تا این بی‌دینی بیشتر ظهور یافت!

- ✓ خود انسان می خواهد بی دین شود که می شود! بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ این طور نیست که نفهمد، بلکه می فهمد ولی می خواهد راحت باشد!
- ✓ اگر انسان پاک باشد، هیچ کسی نمی تواند او را فاسد نماید: **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ**، به خودتان بپردازید! که اگر این کار را کردید: **لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ** اگر شما عاشق هدایت بودید و هدایت یافتید، هیچ کسی نمی تواند به شما ضربه بزند، و بلکه تمام عالم در خدمت رشد شما قرار خواهند گرفت؛ هم انبیاء عليهم السلام و اولیاء و هم شیاطین و اشیاء.
- ✓ کار ذهن شبیه بافندگی است، هم می تواند نقش زیبا خلق کند و هم نقش زشت؛ گاهی شما می بینید که یک فردی حرف غلطی زده ولی اجزاء آن چقدر قشنگ با هم جور درآمده است؛ کار ذهن این گونه است؛ گاهی خود انسان از نظریه ای که داده به اعجاب می آید در حالی که غلط است! به این خاطر است که گفته اند برای آموزش نزد هر کسی نروید و علمتان را از هر کسی نگیرید! در ذیل این آیه که: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ**، حضرت فرمودند که غذا فقط غذای جسد نیست، غذای ذهن شما علم است.
- ✓ اکثر نظریات تاریخ جامعه شناسی ادیان، روی دو پیش فرض اساسی بنا شده است:
- (۱) نفی خدا؛ پس نتیجه می گیرند که دین یک منشأ واقعی ندارد!
- (۲) تکامل گرایی؛ یعنی تکامل تدریجی ادیان، می گویند: دین را خود بشر درست کرده و بر اساس تجربه اندوزی، دین رو به تکامل است!
- ✓ ساختمان رفیع علم، مبتنی بر دلیل و برهان است؛ و فرق علم با توهمات و خیالات و حدسیات در همین است، و لذا ظن و گمان علم نیستند.
- ✓ در مورد منشأ دین، ده نظریه بیان شده است؛ پس معلوم می شود که آبخور این نظریات از حدس ها و گمان ها و پیش فرض ها دارد سیراب می شود! در آنجایی هم که تجربه شده کفایت نمی کند! به فرض که صحیح باشد و بر روی قبائل بدوی آزمایش شده است و دیده اند که این اعتقادات و روش ها را دارند، به چه حساب تعمیم داده اند؟! مگر یک گروه در یک زمان، نماینده تمام مردم آن زمان هستند؟! مثل این است که کسی بیاید به سراغ مسیحیت و مشاهده کند که در آن خرافات و تثلیث حاکم است و بعد بگوید مسیحیت این گونه است! سؤال اینجاست که این چیزهایی که الان در مسیحیت مشاهده می کنید، آیا مسیحیت از اول این گونه بوده و بعداً در دین اسلام به دین توحید تبدیل شد؟! یا اینکه مسیحیت از اول دین توحیدی بوده ولی بعداً پیروانش در اثر انحراف، تثلیث را وارد آن کردند؟!!
- ✓ در فضای اروپا، علت بی دین شدن آن ها دینشان بود، دینی که فراوان مغالطه و تناقضات و مشکلات داشت.
- ✓ پیش فرض علوم رایج، نفی خداوند و امور غیبی است؛ و اصلاً اینکه چرا بحث منشأ دین مطرح شده است، برمی گردد به آن پیش فرض؛ می گویند: دین یک امر معقول و منطقی نیست؛ چون اگر معقول باشد، دیگر سؤال ندارد. مثل این سؤال می شود که بگویند: چرا بشر غذا می خورد؟! خوب معلوم است چون احتیاج دارد! به همین دلیل است که اگر کسی آن پیش فرض را کنار بگذارد و قائل به خداوند گردد، در این صورت سؤال از دین جزو بدیهیات خواهد شد.
- ✓ تاریخچه بحث منشأ دین از حدود دو و نیم قرن پیش شروع شده است؛ و آن اینکه دین را یک امر واقعی و بدیهی ندانسته و یک واقعیتی برای آن قائل نبودند، و از سویی می دیدند که این امر غلط چقدر در تمام دنیا ریشه دوانده است، بنابراین رفته اند که ببینید علتش چیست؟!!
- ✓ اولین کسانی که در این زمینه مفصل بحث کرده اند، فردی است به نام «فویر باخ» که کتابی دارد به نام «جوهره مسیحیت» و کارش را با نقد بر مسیحیت آغاز کرده است. حرف های فویر باخ در حقیقت مبنا شد برای مارکس و هگل؛ که این ها خیلی از فویر باخ تعریف کرده اند.
- ✓ مغالطه ای که پدید آمد این بود که عنوان کلی دین، جایگزین دین مسیحیت شد؛ یعنی به جای اینکه بگویند دین مسیحیت این گونه است، می گویند دین این چنین است! و این تعمیم های بدون دلیل، مغالطه ای بسیار خطرناک و ساقط کننده است و شدید از لحاظ تقوا و فهم، انسان را آسیب می زند.
- ✓ چندین مرتبه گفته ایم که: ضعیف ترین علوم، علوم تجربی و حسّی است که ضعیف تر از آن نیست؛ چون:
- (اولاً) قطعیت ندارد! به همین دلیل است که امروز می گویند این دارو خوب است، بعداً عوارضش ظاهر می شود!
- (ثانیاً) آیا تجربه شده اش در موارد غیر نیز تأثیر می گذارد؟! یعنی مثلاً می گویند این دارو روی فلان میکروب در چشم این تأثیر را دارد، حال سؤال این است که آن دارو بر روی کلیه ها چه تأثیری دارد؟!!
- (ثالثاً) آیا فقط همین دارو چنین تأثیری را دارد و لاغیر، یا اینکه ممکن است موارد دیگری نیز باشد که چنین تأثیری را بگذارند؟! علم تجربی در این گونه موارد نیز ساکت است.

✓ قوی‌تر از علوم تجربی، علوم ریاضی است؛ از آن قوی‌تر منطق است؛ از آن قوی‌تر فلسفه است (که برهان دارد و حیطة آن گسترده‌تر است، و دوطرفه هم می‌باشد، یعنی می‌گوید که مثلاً این مورد این نتیجه را می‌دهد و آن طرف دیگر چنین نتیجه‌ای را نمی‌دهد)؛ از آن قوی‌تر پی‌بردن به حقیقت موجودات است (چون علم عبارت است از کشف واقعیات و اتصال مستقیم با آن‌ها که به آن شهود گفته می‌شود)؛ از آن قوی‌تر وحی و عقل است (که واقعیت‌ساز است و به تعبیر بعضی از بزرگان، سلطان علوم می‌باشد). در تعارض بین این علوم، آنچه که اقوی است مقدم‌تر است.

✓ گزارش حق تعالی از تاریخ، منشأ و کیفیت تحقق دین در بین مردم:

- آنچه وحی (به عنوان علم قطعی و لایتغیر که از جانب علم نامتناهی به ما رسیده) راجع به دین به ما گزارش داده، می‌گوید: اولین انسان (یعنی حضرت آدم علیه السلام) نه تنها دین‌دار بوده، بلکه پیغمبر دین و مبلغ دین بوده است. مگر می‌شود بشر باشد و دین نباشد؟! مثل این است که بگوییم موجود محتاج به غذا باشد و غذایی نباشد!

- گزارش مربوط به قبل از این عالم را در آیه مربوط به ذریه (آیه ۱۷۲ سوره اعراف) بیان نموده و می‌فرماید: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** از بنی آدم از ظهورشان ذریه آن‌ها را اخذ کرد **وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ** و همه را شاهد گرفت بر خودشان و سپس در آنجا حقیقت دین را از همه آن‌ها مطالبه کرد **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ** همه گفتند بله!

- با اینکه دین مربوط به عملکرد انسان و سیر او در عالم است، اما در قبل از این عالم (که عملکرد نداشته) به انسان عرض شده است؛ منتها در آنجا فقط در حد عرضه بوده که انسان تکویناً نسبت خودش را با دین بروز دهد. در آنجا همه گفتند ما دین را می‌خواهیم!

- در آنجا خداوند شهادت در ربوبیت را اخذ کرد و دین هم چیزی نیست جز باز شده ربوبیت خداوند؛ یعنی اگر کل دین (با تمام فروعات و جزئیات و مسائل ریزش) را جمع کنید، تبدیل می‌شود به کلمه «لا اله الا الله»، می‌شود «هو الله ربی، لا اله الا هو» یعنی حق و توحید حق. یعنی دین باز شده «لا اله الا الله» است. بنابراین منشأ دین، نه تنها با این عالم است، بلکه مقدم بر این عالم است.

- انسان آینه حق تعالی است و در درونش حقیقت هستی منعکس است؛ یک حقیقت واقعی، عینی و تکوینی که برای سلوک و حرکت به سمت خداوند باید از آن استفاده نماید، فقط نباید به این آینه به صورت مستقل نگاه کرد، بلکه باید من را کنار بگذارد.

✓ سؤال: تحریف در دین چگونه صورت گرفت؟! چه طور می‌شود که تمام مردم همه دین را کنار بگذارند؟! چه کسی دین را تحریف کرد؟! جواب: دین را مقدس‌ها و عالمان آن دین تحریف کردند! نه از بیرون کسی دست زد و نه از درون (کسانی که غیر نافذ بودند) توانستند کاری بکنند، چون دستشان کوتاه بود.

✓ تحریف دین اتفاق افتاد به نحوی که به صورت تمام و کمال دین منهدم شد؛ به طوری که قرآن در آیه اول از سوره بینه، اهل کتاب را رسماً به عنوان کافر معرفی نموده است، یعنی اگر به آن محتوای کتابشان ملتزم باشند، کافرند! **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** می‌فرماید: کفار دو دسته هستند: ۱- کفار اهل کتاب، ۲- کفار مشرک.

✓ این تحریف به چه شکلی صورت گرفت؟! آیا به این شکل بود که به محض ارتحال پیامبرشان، یک دفعه تصمیم گرفتند که مشرک شوند؟! این طور نبوده است! بلکه کم‌کم و آرام‌آرام تحریف واقع شد!

✓ مردم چگونه قبول کردند؟! مردم حساسیت نشان ندادند! یعنی می‌گفتند حالا این که مهم نیست، آن یکی هم که خیلی مهم نیست و...!

مباحث منشأ دین، مربوط به عموم مردم و متعلق به متن جامعه است، نه به گمان بعضی که فکر می‌کنند این مباحث متعلق به دانشگاه‌هاست. دید ما نسبت به دین از کجا آمده است؟! چه کسی درست کرده است؟!

✓ دشمن در القاء نظریاتش به همه مردم بسیار هنرمندانه عمل کرده است! می‌تواند حرف‌ها و شبهات خود را در فضا پخش کند و به همه مردم بقبولانند، آنچنان که گویا همه دارند در فضای فلسفه غرب نفس می‌کشند! آن هنر چیست؟! این است که بین تولیدات فکری و معرفتی‌شان (هرچه که می‌خواهد باشد) تا کف بازار و بچه‌های دبستان و راهنمایی، هیچ فاصله‌ای نیست! امروز مطلب را تولید می‌کنند و فردا برنامه می‌شود!

✓ در دنیای امروز، فیزیکدان‌ها و روان‌شناسان و یک مقداری فلاسفه، عهده‌دار تبیین جهان هستند؛ قبلاً جادو بود و بعد دین شد و بعد فلسفه و اکنون فیزیک! به همین جا هم که ختم نمی‌شود! آن‌ها نظریات غلط خود را سریع در فضای عمومی تحت عنوان فیلم، سریال، رمان، داستان و... (بدون اینکه بگویند که پشت‌صحنه این کتاب یا این فیلم، نظریه فلان روان‌شناس است) پخش می‌کنند و همه افراد (کوچک و بزرگ) دارند می‌بینند! زهر را با آغوش باز پذیرفتیم ولی پادزهر را حاضر نیستیم بشنویم! این هنر آن‌ها است که زهرشان را چنان لطیف در قالب هنر و فیلم و سریال و کتاب

به کف بازار (که کف بازار آن‌ها کف بازار ما است!) عرضه می‌کنند که کسی متوجه نمی‌شود! آنچه در هالیوود تولید می‌شود، پشت سیم‌خاردار که نمی‌ماند! و ما هم ثانیه نمی‌زنیم و سریع ولع داریم که بخوریم!

✓ سؤال: آیا مباحث منشأ دین با اخلاق و تربیت ارتباطی دارد؟!

جواب: این به خود ما برمی‌گردد؛ کسی که دنبال اخلاق و تربیت باشد، از تمام امور و حوادث برای تهذیب خودش استفاده می‌کند. و خداوند برای تبه و تکان خوردن ما، هیچ چیز کم و کسری نگذاشته است. اینکه گفته می‌شود خداوند ربّ شماسست، یعنی هر آنچه گذاشته لازم بوده، و هر چه لازم بوده گذاشته است. هر چه به چشم و گوش ما آمده برایمان لازم بوده است؛ حالا اگر بی‌دقت از کنارش رد شدیم، دیگر تقصیر ماست، تقصیر خداوند نیست.

✓ ما هستیم که باید از همه آنچه در اطراف ما می‌گذرد برای رجوع به اصل و حقیقت خودمان استفاده کنیم؛ و حقیقت ما اتصال به حق تعالی است.

✓ همه آیات قرآن، آیات سلوکی است؛ وقتی جریان فرعون را بیان می‌فرماید، مقصود این نیست که ما فقط داستان بشنویم! بلکه می‌خواهد بفرماید: تو فرعون نباش! چون تو هم می‌توانی فرعون باشی!

✓ تمام افرادی که قرآن معرفی کرده، شعاع‌های نفس انسان است. ما می‌توانیم هم هارون باشیم، هم فرعون؛ هم ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام باشیم هم نمرود و...؛ هرکدام از این‌ها، یک جهتی از جهات نفس است. می‌خواهد بفرماید: مواظب باش که این جهت در تو تقویت نشود! و کارت به آن سمت نکشد!

✓ پیام خداوند هم عقل‌پسند است و هم دل‌پسند. خداوند می‌فرماید: اولاً عالم، خدایی نامتناهی دارد؛ بعد گل سرسبیدی به نام انسان خلق کرده که این انسان توان رسیدن به خداوند را دارد. همان‌طوری که شما توان رسیدن به خدا را دارید، اولین انسان هم داشته است. آن انسان اولیه شاید از حیث تجربی این مقدار تجربه نداشته است، اما فهم عقلانی برای اینکه بتواند حداقل ارتباط را با حقیقت هستی برقرار ساخته و خود را کامل کند داشته است. بلکه اولین انسان از بسیاری از انسان‌های این عصر بالاتر است جز انگشت‌شماری مانند حضرت صاحب‌الزمان عَلَيْهِ السَّلَام.

✓ شما فرض کنید هیچ‌کس هیچ دلیلی برای این حرف‌ها نیاورده است؛ و همه مساوی است. شما دوست دارید در کدام حالت زندگی کنید؟

نظریه (الف) که می‌گوید: عالم به هیچ‌جا بند نیست و علم مطلقی وجود ندارد و ولی ندارد و انسان‌ها مثل حیوان زندگی می‌کنند و بعد با یک توهم، چیزی به نام دین برای خودشان درست کرده و سرشان را با آن گرم کرده‌اند؛ و در حقیقت عمرشان را در راه باطل طی می‌کنند؟!

نظریه (ب) که می‌گوید: عالم با علم مطلق و شعور ویژه خلق شده است و انسان در بین خلایق از همه برتر است؛ و علاوه بر امور حسی امور بسیار فراتری وجود دارد؛ و این‌ها همه توسط حق تعالی مدیریت می‌شود و انسان هم گل سرسبید است؛ و چون انسان امکان وصول به نامتناهی دارد راه اتصال به این بی‌نهایت را خداوند برایش ارائه داده است و او را از این راه به کمال بیشتری رسانده است؛ بنابراین عالماً و عاقلاً دین را پذیرفته که مبتنی بر فطرت خودش نیز هست.

✓ هرکسی به عقل و قلب خودش مراجعه کند و ببیند که در کدام فضا دوست دارد نفس بکشد؟! در فضای پدران علم که ابوجهل‌های زمان ما هستند یا در فضای علم حقیقی؟!

✓ کشته شدن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام برای رهانیدن از جهالت و حیرت ضلالت بود: «بَدَلٌ مُّهِجَتُهُ فَيْكَ لَيْسَتْ فَيْكَ عِبَادَتِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».

✓ اشاره مختصری به آیه فطرت:

- آیه فطرت آیه ۳۰ سوره روم است که می‌فرماید: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَجْهَ خودت را نسبت به دین یا برای دین به پادار، در حالی که حنیف هستی، یا حنیف هست، فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بگير این فطرت خدا را که همه خلق را بر همین فطرت خلق کرد، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ تبدیل و تغییری در این خلقت الهی نیست، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این است آن دین استوار و روش بسیار پایدار، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولی اکثر مردم از آن حقائقش اطلاعی ندارند.
- این آیه شریفه، چند موضوع را به هم مفصل کرده است:

(۱) این آیه، یک کلید اصلی راجع به بحث منشأ دین است.

(۲) یکی از آیات کلیدی راجع به شناخت حقیقت انسان است؛ یعنی یکی از آیات مهم در موضوع انسان‌شناسی است.

(۳) یکی از آیات کلیدی راجع به بحث ولایت است.

(۴) یکی از آیات مهم و کلیدی در بحث سلوک است.

- در ابتدای آیه می فرماید: «ف»، یعنی اینکه دارد از مطلب قبلی نتیجه می گیرد: «پس این کار را بکن!» در آیات قبل، بحث توحید و معاد و بحث انحراف کفار از توحید و معاد مطرح شده است؛ آنگاه می فرماید: پس تو این کار را بکن! نتیجه اش این می شود که: چون توحید و معاد حق است، و یک امر عظیم و بزرگی به نام توحید را در پیش داری و با همین توحید خداوند را ملاقات خواهی کرد، پس تمام جانت را متوجه خداوند متعال کن!
 - چرا به دین پرداز؟! به خاطر اینکه توحید و معاد در پیش داری.
 - اقامه وجه اشاره به یک نکته مهم دارد و آن اینکه در خود اقامه، استقرار و اهتمام هست؛ بنابراین معنای آیه این است که با نهایت اهتمام و تمرکز و تعظیم و اهمیت این کار را بکن. البته هر کدام از این کلمات توضیحاتی دارد که فرصت پرداختن به آن ها نیست.
 - تمام وجهت را یعنی تمام وجودت را به اضافه تمام ویژگی هایت را بسیج کن و با استقامت به پا دار، و به خاطر مبدأ و معاد، تمام چهره جانت را با تمام دغدغهات و از عمق جان به سوی دین قرار بده. آن هم به دور از افراط و تفریط؛ اگر تو تمام وجودت را صرف این حقیقت کردی، نه افراط شده و نه تفریط؛ چون این یک حقیقتی معتدل است. پس تمام وجودت را متوجه و متمرکز در دین کن.
 - اما اینکه می فرماید: لِلدِّينِ، توجه به این مطلب می دهد که باید این کار را با نیت خالص و اطاعت تام انجام دهی. و منظور از دین، دین اسلام است؛ لِلدِّينِ یعنی لدین الإسلام.
 - کلمه «حنیف» - از لحاظ لغوی - یعنی کسی که در وسط جاده حرکت می کند، یعنی نه به سمت چپ متمایل می شود و نه به سمت راست، که کنایه از نهایت اعتدال دارد. و در معنای آن سه احتمال وجود دارد: رو به سوی دین بیاور و جانت را با تمام اهتمام متوجه دین کن...
- [الف:] در حالی که تو حنیف هستی؛ و حنیف یعنی کسی حقیقتاً طالب حق باشد و واقعاً در ذهنش این است که نیتش را اصلاح نماید و خواسته اش این باشد که راه را اشتباه نرود، و تمایلاتش او را به این طرف و آن طرف نکشاند، و حق را هر چند که بر علیه او باشد بپذیرد. و اگر کسی این چنین نیتی داشته باشد که حق را از هر کسی و در هر جایی و به هر کیفیتی که باشد بپذیرد، دین داری برایش به شدت سهل و آسان می شود و خداوند راه را برای اقبال و پذیرش دین برای او باز می کند، ولو اینکه مسلمان نباشد، آدم پاکی باشد و بر اساس فطرتش، پاک حرکت کرده باشد. و لذا کسانی که دعوت انبیاء عليهم السلام را با تشنگی پذیرفتند، حنیف بوده اند؛ یعنی بچه نکشته بودند، ظلم نکرده بودند، غارت نکرده بودند، و در همان جاهلیت خودشان، به ندای حداقلی فطرتشان عمل کرده بودند.**
- به عبارت دیگر می فرماید خود این حق گرایی و حنیفیت، فطری است، تو حنیف هستی، مگر اینکه آن را خراب کرده باشی! **ثُمَّ أَلْسَيْبِلَ يَسْرَهُ** و خداوند راه را خیلی ساده کرده است؛ اگر نمی توانیم برویم، چون توان خود را خراب کرده ایم! زیرا جاده صاف و باز و بی مانع و راحت است.
- «حنیف» را نکره آورده است، یعنی حداقل کشش به حق و گرایش به پاکی را داشته باشد، که در این صورت با حق گره می خورد؛ پس کسانی که به این مسیر نیامدند، یعنی همان حداقل گرایش را هم نداشته اند. مانند واقفیه، یعنی کسانی که در مورد امام رضا عليه السلام توقف کردند!
- [ب] در حالی که دین حنیف است؛ و نتیجه دین حنیف، دین معتدل و به دور از افراط و تفریط است، همان که رسول اکرم صلى الله عليه وآله آن را تفسیر کردند: «بُعِثْتُ عَلَى الْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ» من بر یک دین حنیفی مبعوث شدم که ویژگی آن این است: آسان است و انجام آن برای نفوس، ثقل ندارد و قوانین آن با بزرگواری چیده شده است، سهولت و سماحت دارد، خشک نیست، افراط و تفریط ندارد، تکلف ندارد، با مدارا و لطافت برخورد می کند.**
- [ج] البته احتمال دیگری هم دارد، منتها چون دور از این فضا است، بیان نمی کنیم.**

- **فَطَرْتُ اللَّهُ** یعنی فطرت خدایی را بگیر و ذات و سرشتت را و خلقتی که خداوند برای تو قرار داده از دست نده.

پیام فطرت این است که: فطرت مساوی با دین و دین مساوی با فطرت است. سرشت تو مساوی با دین‌داری و دین‌داری مساوی با سرشت توست. این همان است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» همه حتی بچه‌هایی که در چین متولد می‌شوند بر فطرت الهی هستند! همه خداطلب خلق شده‌اند. کیفیت خلق آنها این طور است که به توحید و معاد گرایش داشته و حق طلب و حق‌گرا باشند.

• این ویژگی انسان ذاتی اوست و هر چیزی که ذاتی و فطری شد، تابع شرایط، زمان، مکان، اولین انسان و آخرین انسان بودن نیست. یعنی همان کمالی برای شما متصور است که برای انسان‌های اولیه متصور بوده است. این طور نیست که آنها از کمالشان محروم باشند و با اینکه انسان هستند حیوان‌وار زندگی کنند! این کار لغو و بلکه بخل است که انسان اولیه استعدادی دارد اما خداوند اجازه شکوفایی به آن نمی‌دهد! پس اولین انسانی که آمده، به کمال نهایی هم رسیده است. پس اگر فطرت، مشترک است و زمان و مکان بر نمی‌دارد، همیشه این سعادت و کمال، واحد است؛ روش آن هم واحد و هدایت‌کننده و راهبر آن هم واحد می‌شود. **إِنَّ الْإِنْسَانَ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا سَلْمٌ، دین واحد چرا؟! چون فطرت واحد است و دین مساوی است با فطرت.**

• سؤال: اضافه فطرت به الله (در حالی که همه خلایق مخلوق حق‌اند و اختصاص به انسان ندارد) به چه معنا است؟!

جواب: اضافه فطرت به الله در حالی که همه مخلوق حق‌اند و اختصاص به انسان ندارد، اضافه شدن از باب شرافت است. یعنی می‌خواهد بگوید که گویی اصلاً خلقت خاص خداوند این است؛ با این که همه، خلقت خاص خدایی هستند. می‌خواهد بفرماید این احسن المخلوقین و احسن تقویم است و اسم اعظم خداوند در او ظهور کرده؛ مظهر اسم جامع خداوند و مظهر نامتناهی بودن حق تعالی است. آری! شما خیلی گران‌بها و عظیم‌القدر هستید!

• صرف فطری بودن به این معنا نیست که پس حتماً حفظ می‌شوی و حفظ می‌مانی! بلکه اگر اقامه دین نکردی، فطرت کم‌کم ضایع می‌شود. اقامه دین مساوی با تکمیل فطرت و تکمیل نفس است و اگر کسی خروج از دین داشت، در حقیقت خروج از انسانیت داشته است. این همان است که روز قیامت مشخص می‌شود که حیواناتی صحنه محشر را پر کرده‌اند.

✓ قرآن دو نسخه دارد: (۱) نسخه تکوینی که در وجود هر انسانی تکویناً نوشته شده است.

(۲) نسخه تشریحی که انسان باید خودش را بر آن منطبق سازد.

✓ اگر قرآن یک کلمه ای داشت که در شما نبود قرآن برای شما لغو می‌شد؛ یعنی قرآن یک سری مطالبی می‌داشت که شما بهره‌ای از آن نمی‌توانستید ببرید. و اگر یک کلمه‌ای در شما بود که در قرآن نبود، بخل می‌شد؛ یعنی شما موقعیت و استعدادهایی دارید که راه شکوفا کردن آن را برایتان نگفته‌اند. نه یک حرف کم دارد و نه یک حرف زیاد. قرآن نوشته خداوند، همین فطرت‌هاست.

✓ پس گرایش به دین، بر اساس نیاز فطری است و انسان بر اساس نیازی که حس می‌کند، همه چیز (از جمله خداوند) را می‌شناسد؛ **أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ** و رسیدن به مرجع رفع نیاز هم فطری انسان است. بنابراین دین پاسخ به اقتضاء فطرت است و می‌گوید همه انسان‌ها بی‌نیازیت طلب بوده‌اند. محدودی است که نامحدود را می‌شناسد و گرایش دارد و می‌خواهد.



به جهت اختصار، از بیان نظریات انحرافی و اشکال هر کدام صرف نظر می‌کنیم و تنها به عناوین آنها اکتفا نموده و خوانندگان عزیز را به جزوه کامل این مباحث تحت عنوان «حیات جان» ارجاع می‌دهیم:

✓ نفی نظریه تکامل‌گرایی [جزوه حیات جان، مجلس ششم، ص: ۴۸]

✓ نقد نظریه کسانی که می‌گویند «ترس، منشأ دین شده است» [جزوه حیات جان، مجلس نهم، ص: ۶۷]

✓ نقد گفتارهای برتراند راسل [جزوه حیات جان، مجلس نهم، ص: ۶۷]

✓ نقد گفتارهای زیگموند فروید [جزوه حیات جان، مجلس دهم، ص: ۷۵]

✓ نقد گفتارهای اگست کنت [جزوه حیات جان، مجلس دهم، ص: ۷۷]

✓ مهم‌ترین نقد نظریات باطل راجع به منشأ دین [جزوه حیات جان، مجلس دهم، ص: ۷۸]

حقیقتِ عشق، رهیدن از خود و توجه تام به محبوب است، که در این صورت دیگر خودی نمی ماند؛ و کبریت احمرش، حضرت اباعبدالله علیه السلام است؛ و اگر کسی می خواهد به عشق خداوند برسد، جز از مجرای امام حسین علیه السلام ممکن نخواهد بود.

عشق، ضامن گذرا از خود به خداست، و واسطه اش حضرت اباعبدالله علیه السلام است، چرا که آن حضرت، تجلی تام عشق خداوند است...

مجالس حضرت اباعبدالله علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام مجالسی است که احیاء کنند است و در آن احیاء نفوس صورت می گیرد و انسان را متحول می کند، چه انسان بداند و چه نداند.

ارزش و قیمت این مجالس به اندازه فاصله بین سقوط و نجات است؛ فاصله بین ابدیتی در جوار حق و یا ابدیتی در بُعد از حق.

این مجالس، مهم ترین درس اخلاق است؛ ما که بداخلاق و یا ضعیف الاخلاق شدیم، به این خاطر است که از معلم اصلی اخلاق و مربی اصلی نفوس دور شدیم؛ لذا باید با این نیت بیاییم که خودمان را اصلاح کنیم.

هم نشینی امام حسین علیه السلام یعنی هم نشینی قلبی، و گرنه هم نشینی بیرونی اثری ندارد! افراد زیادی بودند که پنج وعده نمازشان را پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواندند و بعد جهنمی شدند! آن توجه باطنی مهم است. اگر مایک دهه آمدیم و هم نشین امام حسین علیه السلام شدیم و بعد همانی بودیم که بودیم، خیلی خسارت بزرگی است!

الحمد لله
السلام علیکم و آله و سلم
و علی اهل بیت

سلامی که به اهل بیت علیهم السلام داده می شود، سلامی زنده، حاضر و نزدیک است؛ و اگر به گونه ای باشد که فرد احساس کند نفسش به نفس امام می خورد، در این صورت خیلی از مشکلات نفسانی و گرفتاری هایش با همین سلام ها برطرف خواهد شد...

↓ ادامه مباحث را ↓
پیگیری نمایید...

محرم الحرام

مراسم عزاداری دهه اول
خواهران - برادران

سخنران: حجة الاسلام والمسلمین

استادذخاوی

- از دوشنبه ۱۹ شهریور به مدت ۱۲ شب
- بعد از نماز مغرب
- زیارت عاشورا
- احکام
- سخنرانی
- توسل و عزاداری

منشأ و
ضرورت
دین
موضوع: آن
حیات



احمدآباد، بین ابوذر و رضا، مسجد الزهرا سلام الله علیها